

واکاوی راهبردهای سلبی سلفیه در تصحیح مکتب اثبات صفات

حمید ایماندار*

حسن زرنوشه فراهانی**

چکیده

استقصای همه‌جانبه راهبردهای سلبی سلفیه در تصحیح مکتب اثبات صفات می‌تواند یکی از محورهای نقد منصفانه این مکتب باشد. تلاش اتباع جریان سلفی‌گری در تأیید مکتب اثبات، ذیل راهبردهای سلبی ایشان بر سه محور اساسی بنا شده است: ۱. انکار یا توجیه تأویلات پرشمار منقول از ائمه سلف؛ ۲. تشریح ادله امتناع تأویل صفات الهی؛ ۳. مخدوش نمودن اصول مکاتب دیگر در تفسیر صفات. سلفیه در جهت توجیه تأویلات سلف، به راهبردهای متعددی، همچون تقیید صفات ظاهری به قرائن لفظی و معنوی، تشکیک در مراد جدی آیات، ترجیح بلامرجح روایات مثبت تأویل و اقناع مخاطب به محظوریت برخی تأویلات دست یازیده‌اند. به علاوه با استناد به اصولی ناستوار و خدشه‌پذیر، از قبیل عدم جواز تأخیر بیان از وقت حاجت، مقبول نبودن تکلیف امت به فهم تکلف‌آمیز صفات و توافر نصوص روایی مؤید ظاهرگروی، به تبیین ادله امتناع اجرای مکتب تأویل پرداخته‌اند. در نهایت می‌توان گفت راهبرد سلبی سلفیه در نقد مکاتب مخالف نیز نارسایی‌ها و اشکالاتی مبنایی دارد؛ از جمله استعمال مغالطات واضح و مکرر در استدلالات، معرفی مغرضانه و هدفمند مکاتب دیگر در جهت بزرگ‌نمایی مفاسد مترتب بر آنها، مناقشه در پاره‌ای جزئیات غیر ضروری تحت عنوان لزوم تهذیب عقیده توحیدی، ظاهرگروی افراطی در تفسیر صفات، تعامل شعارگونه، جزم‌اندیشانه و گاه متعصبانه با اصول و غایات مکتب اثبات صفات و افتادن در ورطه توجیحات بی‌نتیجه و تکلف‌آمیز.

واژگان کلیدی

سلفیه، اثبات صفات، تأویل، معتزله، اشاعره، راهبردهای سلبی.

hamidimandar@yahoo.com

zafar114211@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۵

* دانش‌آموخته دکتری دانشگاه فردوسی مشهد.

** دانش‌آموخته دکتری دانشگاه فردوسی مشهد.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۱۳

طرح مسئله

در تحلیل جامع‌نگرانه دیدگاه سلفیه در تفسیر صفات خبری می‌توان از دو دسته راهبردهای ایجابی و سلبی سخن به میان آورد. سلفیه در قالب راهبردهای ایجابی خود به منظور تصحیح مکتب اثبات صفات، تلاش‌هایی را در جهت مستندسازی این مکتب و تنقیح اصول و قواعد آن انجام می‌دهند؛ درحالی‌که در راهبردهای سلبی تفکر، تهاجم به مبانی مکاتب دیگر یا پاسخ به مناقشات این مکاتب در اصول مکتب سلفیه مورد توجه قرار می‌گیرد.

سلفی‌ها پس از فارغ شدن از مستدل‌سازی اصول و قواعد مکتب اثبات ذیل راهبردهای ایجابی، به گونه برجسته‌ای که به طبیعت تفکر سلفیه نیز بی‌ارتباط نیست، به راهبردهای سلبی و تخریب مکاتب فکری دیگر در مسئله صفات روی آورده‌اند. رد شبهات وارد بر مکتب اثبات که از سوی مخالفان خاص سلفیه طرح می‌شود، در این راهبرد مورد توجه است که در نهایت به نقد جدی اصول و روش‌شناسی مکاتب دیگر می‌انجامد؛ درحالی‌که در راهبردهای ایجابی، اساس تمرکز بر شرح اصول مکتب اثبات سلفیه و تکرار خطابه‌گونه غایبات مثبت مترتب بر آن قرار دارد.

نوشتار حاضر با محوریت استقصا و نقد راهبردهای سلبی سلفیه نگارش یافته است. در ابتدا ضرورت دارد که به اجمال به بیان اصول اساسی مکتب اثبات صفات به عنوان یکی از مؤلفه‌های خاص سلفیه پردازیم.

تشریح اجمالی منهج سلفیه در تفسیر متشابهات صفات

از منظر سلفیه، توحید در حوزه نظری آن به دو بخش توحید صفاتی و توحید ربوبی تقسیم می‌شود و در حوزه توحید عملی نیز دو مفهوم توحید الوهی و توحید حاکمیت ذات الهی مورد توجه قرار می‌گیرد. (متولی، ۲۰۰۴: ۲۴۷)

یکی از مؤلفه‌های اساسی در تفکر سلفی، تفسیر خاص از مقوله صفات خبری خداوند ذیل عنوان توحید صفاتی است. اهمیت این تفسیر خاص از منظر سلفیه به حدی است که ایشان هر مکتبی را که به این تلقی خاص معتقد نباشد، از دایره اعتقاد صحیح بیرون می‌دانند. (عماد، ۱۳۸۶: ۱۱۳) ایشان معتقدند با تطبیق چارچوب مورد قبول خود، تمامی صفات برای خداوند اثبات می‌شود و با محظوریت ترتب لوازم فاسدی چون تفویض، تعطیل و تأویل صفات روبه‌رو نخواهیم بود. (بریکان، بی‌تا: ۷۳۵)

در مکتب سلفیه، ذات الهی کیفیت‌پذیر است؛ ولی علم به این کیفیت (مثل کیفیت استوای ذات الهی بر عرش) صرفاً در احاطه علم لایزال الهی قرار دارد. (همان، ص ۷۵۴؛ ابن تیمیه، ۱۹۹۸: ۲ / ۳۳؛ تمیمی، بی‌تا: ۱۲۹) در نهایت باید تصریح نمود که با تطبیق مکتب اثبات صفات، ظاهر صفات خبری برای خداوند ثابت می‌شود و حتی وقوع لوازمی چون جسمانیت ذات الهی که در پی پذیرش مکتب اثبات رخ می‌دهد نیز خالی از اشکال خواهد بود. (ابن تیمیه، بی‌تا: ۴ / ۱۵۲؛ بن‌باز، ۱۴۰۴: ۲۸۶)

راهبردهای سلبی سلفیه در تصحیح مکتب اثبات صفات

با تفحص در منابع معتمد و منتسب به جریان سلفی‌گری می‌توان راهبرد سلبی ایشان را در تأیید مکتب اثبات صفات، ذیل سه محور اساسی تعریف نمود:

۱. انکار یا توجیه تأویلات پرشمار سلف؛
۲. تشریح ادله امتناع تأویل صفات الهی؛
۳. مخدوش نمودن اصول مکاتب دیگر در تفسیر صفات.

در ادامه به تشریح و نقد هر یک از این راهبردهای سلبی پرداخته می‌شود.

الف) انکار یا توجیه تأویلات پرشمار سلف

به گمان مخالفین سلفیه، تأویلات پرشمار سلف، زهرآگین‌ترین تیر بر پیکر تفکر اثباتی ایشان است؛ چراکه آنها تمامی ائمه سلف را جزء مخالفان سرسخت تأویل صفات دانسته‌اند و در همین حال، قاطبه آنها را از معتقدان استوار مکتب اثبات مقبول خود تلقی می‌نمایند. روشن است که سلفیان در پاسخ به این ادعا، به مشقت و دردسر عظیمی گرفتار آمده‌اند؛ چراکه توجیحات پرشمار و دامنه‌دار آنها سرتاسر کتب کلامی و تفسیری آنها را دربر گرفته است. لذا ضرورت دارد ابتدا به استقصای تام و دسته‌بندی این توجیحات بپردازیم و سپس به نقد و ارزیابی آنها اقدام نماییم.

یک. مفهوم تأویل در گفتمان سلفی

ابن تیمیه، اصلی‌ترین تئوریسین مانیفست جریان سلفی‌گری، پس از طرح آرای مختلف در مفهوم تأویل، آن را به حقیقتی که کلام به آن رجوع می‌کند، تفسیر کرده، در ادامه معتقد می‌شود که حقیقت صفات خبری از آن جهت که قابل درک برای نوع بشر نیستند، از جنس همان تأویلاتی هستند که جز خداوند کسی از آنها آگاهی ندارد. در عین حال، ابن تیمیه ظواهر الفاظ صفات را معنای آنها ذکر می‌کند. (ابن تیمیه، بی‌تا: ۳ / ۳۶) از همین‌جا اشکال اساسی تعریف وی از تأویل آشکار می‌گردد؛ چراکه حجیت ظواهر الفاظ - که همان معانی تشبیهی باشند - با مدعای فهم‌ناپذیری آنها تناسب ندارد. به عبارتی، مفهوم ظاهری ید الهی، همان عضو و جارحه بودن آن است و لذا نفی کیفیت از این مفهوم ظاهری و احاله فهم آن به علم الهی، تناقضی آشکار و تعقیدی بی‌حاصل به شمار می‌رود. لذا ابن تیمیه برای فرار از این امر - که مستلزم تشبیه ذات الهی است - تأویل صفات را عین حقیقت خارجی آنها می‌داند. (همان: ۳ / ۳۶) به علاوه، محققان سلفی بر اساس اصل حجیت ظواهر (به مفهوم سلفی آن) تعریف تأویل را به «صرف لفظ از معنای راجح به مرجوح» صرفاً تعریف مستعمل فقها و اصولیان دانسته‌اند و آن را غیرمعتبر می‌خوانند. (اشقر، ۱۹۹۲: ۱۷؛ عثیمین، ۱۴۱۹: ۷۷)

سعید فوده در نقد بیان ابن تیمیه مبنی بر تعریف تأویل به حقیقت خارجی معتقد است: اشکال تعریف

ابن تیمیه اینجاست که لفظ برای دلالت بر معنا و معنا برای دلالت بر حقیقت خارجی وضع شده است؛ نه اینکه بتوان بلاواسطه از یک لفظ، حقیقت خارجی را تصور کرد. لذا از لفظ ید صرفاً معنای جارحه و عضو بودن متبادر می‌شود؛ لیکن ابن تیمیه تعریفی ارائه داده که در آن نه مفهوم ذهنی و نه مصداق خارجی در آن قابل تعقل و فهم نیست. (فوده، ۲۰۰۴: ۱۱۱)

در ادامه نقد تعریف تأویل در تفکر سلفی باید گفت فارغ از غرابت این مفهوم از تأویل نزد قاطبه علمای اسلامی، تعریف یاد شده با مبانی پذیرفته‌شده سلفیه نیز تناقض دارد؛ چراکه ابن تیمیه و اتباع وی با حواله فهم حقیقت این صفت به علم الهی، عملاً خود نیز به غیر قابل فهم بودن مفهوم صفات - که مخالف با مبنای سلفیه است - اعتراف می‌کنند؛ به گونه‌ای که سعید فوده پذیرفتن تأویل به مفهوم مورد قبول سلفیه را به مثابه اعتقاد به مکتب حشویه (معتقدان به فهم‌ناپذیری صفات) معرفی می‌نماید. (همان: ۱۱۱)

به علاوه، ابن تیمیه در تطبیق تعریف خود از مفهوم تأویل بر حوزه تفسیر صفات، بر مشبهه خرده می‌گیرد که ایشان ظهور کلامی را به درستی برداشت نکرده‌اند و خود اضافه می‌کند که مراد از ظاهر کلام، چیزی است که به مجرد وضع لغوی یا سیاق کلامی، به عقلی سلیم متبادر می‌شود؛ (دوخی، ۱۳۹۰: ۲۳۴) لیکن وی در این کلام خود توجه نکرده که از لفظ ید یا عین دقیقاً همان معنای موضوع لغوی آن (عضوی از بدن) به ذهن متبادر می‌کند که عیناً همان مفهوم تشبیهی است. حال اگر سیاق کلام و قرائن معنوی در فهم «ید الله» دخالت داده شود تا ید الهی بر مفهومی غیر از ید مخلوقات حمل شود، این امر نیز همان صرف لفظ از معنای راجح به مرجوح با لحاظ قرائن لفظی و معنوی و همان تأویل غیر مقبول از منظر ابن تیمیه است. لذا اشکالی که او به مشبهه می‌گیرد، بر تفسیر ظاهرگرای خودش نیز وارد است و اگر بخواهد از آن دوری کند، لاجرم باید به تأویل به مفهوم اصولی آن تن دهد.

یکی از محققان پس از نقل تفسیر ابن تیمیه از عبارت قرآنی: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»، (حدید / ۴) به معیت نصرت و تأیید (در مقابل معیت ذاتی)، آن را عین تأویل و اعتقاد به وقوع معنای مجازی می‌نامد و معتقد است این امر همان تأویل به مفهوم صرف لفظ به معنای قابل حمل بر الفاظ مشتمل بر صفات الهی است - که ابن تیمیه با آن مخالف است - و نهایت امر این است که او آن را «تفسیر» می‌نامد و ما «تأویل».

لذا اختلاف وی با ما تنها در اصطلاح لفظی است. (همان: ۲۲۶)

پس روشن شد که تأویل به مفهوم سلفی آن، هم در اصول و هم در تطبیق با اشکالاتی ساختاری مواجه است؛ به این معنا که تعریف تأویل به یک حقیقت خارجی غیر قابل فهم با مدعای سلفیه در فهم‌پذیری صفات در تناقض است. از سویی دیگر، در حوزه تطبیق تأویل به مفهوم یاد شده، سلفی‌ها ناچارند به جهت گریز از شبهه تشبیه‌گرایی به لحاظ نمودن قرائن لفظی و معنوی روی آورند که این امر، همان تأویل به مفهوم اصولی آن (صرف لفظ از معنای راجح به مرجوح) است که آن هم مورد تأیید سلفیه نیست. نقد سوم در

حوزه تطبیق مفهوم تأویل نیز ناظر به مدعای سلفیه در حجیت ظواهر و در عین حال، تفویض تفهیم همین ظواهر به علم الهی است که تصور چنین مفهومی عقلاً قابل پذیرش نیست.

دو. انکار اقوال پرشمار علمای سلف در تصحیح مکتب تأویل صفات

بسیاری از محققان برجسته جهان اسلام، ریشه‌هایی از مکتب تأویل را در اقوال سلف پی‌جویی نموده یا دست کم بر این امر ادعای اجماع نموده‌اند که اغلب آنها بر صحت تأویل صفات تأکید داشته‌اند؛ به گونه‌ای که این نظر مشهور شده که رویه بیشتر متأخرین، تأویل صفات بوده است. (سنان، بی‌تا: ۱۵۷) در این میان، اگرچه سلف، تأویل صفات را دارای اشکال نمی‌دانسته‌اند، مقتضای عصر آنها که با ظهور مکاتب افراط‌گرایی تأویلی و تشبیهی مقارن بوده، طرح گسترده مکتب تأویل صفات را بر نمی‌تابیده است. لذا تأکید بر توقف و سکوت در مورد تشابهات صفات (مکتب تفویض) از سوی سلف، «طریقه‌ای اسلم» معرفی شده است (اوزاعی، بی‌تا: ۹۳) که با مکتب اثبات سلفیه مابینت دارد؛ هر چند با وجود محظوریت یاد شده، تأویلاتی پرشماری از سلف نقل شده (ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۴ / ۴۰۷؛ ابن اثیر، ۱۴۲۱: ۵ / ۳۰۰؛ قرطبی، ۱۹۹۶: ۶ / ۶۷۲) که نشان از صحت و جواز اجرای این مفهوم نزد ایشان دارد.

سلفیان در جهت تأیید مکتب اثبات صفات، ابتدا سعی در انکار کلی وقوع تأویل از سوی سلف داشتند (ابن تیمیه، بی‌تا: ۷ / ۸۹) و پس از مواجه شدن با تأویلات غیر قابل انکار - مانند تأویل صفت ساق از سوی ابن عباس (ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۴ / ۴۰۷) - به توجیه آنها روی آوردند. به‌واقع می‌توان گفت عدم وقوع تأویل از سوی سلف، تنها یک گفتمان شعارگونه و نوعی فرار به جلو برای سلفیه شمرده می‌شود. در ادامه خواهیم دید که سلفی‌ها در خلال توجیه تأویلات سلف برآند تا با تغییر عناوین، به‌نوعی این مدعای ضد تأویلی خود را تکرار کنند؛ مثلاً گفته می‌شود که فهم آیه یا صفت یاد شده در آن، مانند رد معیت ذاتی در فهم عبارت قرآنی: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»، (حدید / ۴) بر اساس فهم مستعمل در زبان عربی صورت گرفته است؛ درحالی که در تفسیر ظاهری و غیر تأویلی، لحاظ نمودن قرائن و سیاق کلامی پذیرفتنی نیست. لذا تعبیر کردن از تأویل به فهم مستعمل از سوی سلفیه، چیزی جز تغییر عنوان و پاک کردن صورت مسئله نیست.

سه. راهبردهای سلفیه در مردود خواندن تأویلات سلف

سلفیه در جهت تأیید سلبی مکتب اثبات صفات، به توجیحات غیر مقبولی از تأویلات پرشمار سلف (برای ملاحظه برخی تأویلات سلف ر.ک به: دوخی، ۱۳۹۰: ۲۳۱) دست زده‌اند. در ادامه با تفحص گسترده در مؤلفات و منابع معتمد سلفیه، این توجیحات استقصا و دسته‌بندی و سپس ارزیابی شده است.

۱. استدلال به لغت عرب

سلفیه در توجیه تأویل نمودن لفظ «وجه» از سوی برخی سلف به مفهوم جهت - نه صورت - در عبارت

قرآنی «فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»، (بقره / ۱۱۵) معتقدند وجه در لغت عرب به معنای جهت به کار می‌رود، نه صورت. (علیوی، بی‌تا: ۵۵)

در پاسخ باید گفت در این صورت، تفسیر وجه به معنای ظاهری آن در دیگر مواضع قرآن کریم از سوی مفسران منتسب به جریان سلفی (بغوی، بی‌تا: ۱ / ۹۹؛ شنقیطی، بی‌تا الف: ۷ / ۷۵) نمی‌تواند توجیه مقبولی داشته باشد.

۲. استدلال به عربیت مستعمل در نص قرآنی

به باور سلفیه، برگرفتن معنای کنایی از آیاتی چون: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه / ۵) در کلام عرب رایج است و لذا تفاسیر سلف از این صفت، اشکالی در اصل عدم جواز تأویل ایجاد نمی‌کند. (شنقیطی، بی‌تا ب: ۵) باید از سلفیه پرسید اولاً چرا منحصرأ به همین معنای مستعمل معتقد نمی‌شوید و ظاهر لفظ را نیز در تفسیر صفت استوا ثابت می‌دانید؟ ثانیاً دریافت دو تفسیر متمایز و غیر همگون از یک آیه نمی‌تواند مقبول باشد؛ به خصوص که سلفیه آیات صفات را جزء محکومات - نه متشابهات - تلقی می‌کنند. (ابن قیم جوزیه، ۱۴۰۵: ۱ / ۲۱۳) ثالثاً بیان شد که تقیید ظاهر متبادر از لفظ به قرائن لفظی و معنوی (در اینجا، همان عدم تماثل خالق و مخلوق) همان تأویل به مفهوم اصولی آن است که مورد تأیید سلفیه نیست. لذا استعمال عبارت لفظ مستعمل در زبان عربی، چیزی جز تغییر الفاظ و عناوین در جهت توجیه‌گرایی و نفی جواز تأویل نیست.

۳. نامعتبر دانستن لوازم در تفسیر صفات موهم ظواهر تشبیهی

سلفیان در رد لزوم تأویل روایت «قلب المؤمن بین إصبعين من أصابع الرحمن» معتقدند مفهوم روایت، همان قرار گرفتن قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند است؛ لیکن اینکه انگشتان خداوند با قلب مؤمن مماس باشد، جزء مفاد روایت نیست. (اشقر، ۱۹۹۲: ۴۱)

روشن است که تعقل ظاهری از مفهوم این روایت، جز با لازمه آن، یعنی مماس بودن قلب مؤمن با انگشتان خداوند ممکن نیست؛ در غیر این صورت، باید آن را به مفهوم غیر سلفی آن تأویل نماییم. حال این تأویل یا اجمالی است (حذف لازمه مماس بودن) یا تفصیلی که همان تفسیر روایت به معنای کنایی و مجازی آن است؛ لیکن سلفیه هیچ‌یک از این معانی را بر نمی‌تابند؛ لذا مجبورند برای گریز از شبهه تشبیه‌گرایی، مفهوم ظاهری را از لوازم آن جدا کنند که امری غیر قابل پذیرش است.

۴. تقیید صفات ظاهری به قرائن لفظی

ابن تیمیه در تفسیر روایت «الحجر الاسود یمین الله فی ارضه» معتقد است در اینجا صفت «یمین» مدنظر نیست؛ چرا که در ادامه روایت آمده است: «فمن قبله و صافحه کمن صافح الله و قبل یمینه»؛ یعنی یک معنای تشبیهی مراد است و نمی‌توان گفت لمس کننده حجر الاسود در واقع خدا را مصافحه نموده است؛

همان: ۴۱) لیکن اشکال کلام ابن تیمیه، همان تطبیق تأویل به معنای غیر مقبول وی است؛ زیرا تقیید ظاهر کلام به قرینه لفظی یاد شده، چیزی جز تأویل و انصراف لفظ از معنای ظاهری آن نیست.

۵. تقیید صفات ظاهری به قرائن معنوی

سلفیه در تفسیر عبارت قرآنی: «بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (ملک / ۱) می‌گویند می‌توان ید را به قدرت تأویل نمود؛ چرا که مجازگویی در زمانی که حقیقت لفظ هم موجود باشد، جایز است؛ (ابن تیمیه، بی‌تا: ۶ / ۳۸۰) اما با این بیان، پاسخی برای تأویل لفظ «ید» در آیه شریفه: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت / ۴۲) وجود نخواهد داشت؛ چون قرآن دست حقیقی ندارد و بر مبنای اصل مورد پذیرش سلفیه، تفسیر ید به معنای حقیقی آن در این عبارت ضرورت دارد. در این صورت آنها مجبور خواهند بود، اصل اساسی خود مبنی بر عدم جواز وقوع مجاز را در قرآن کریم زیر پا بگذارند.

۶. تفسیر صفات محل مناقشه به لوازم آن

سلفیه مفهوم «استحیاء» را در آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا»، (بقره / ۲۶) به خشیت تفسیر می‌کنند؛ با این توجیه که در اینجا لازمه معنای استحیا ذکر شده است و تأویلی در کار نیست. (مغراوی، ۲۰۰۰: ۶۰۸) اکنون باید پرسید چرا تنها در صفاتی که معنایی فسادآمیز برای خداوند القا می‌نماید، لوازم آن صفت - نه معنای حقیقی آن - ذکر می‌شود؟ به علاوه، معیار مشخصی برای تفسیر صفت به لوازم آن از سوی سلفیه ذکر نشده که این امر در نهایت به مستمسک قابل اتکایی برای گریز سلفیه از پذیرش وقوع تأویل در قرآن کریم بدل خواهد شد.

۷. تشکیک در مراد جدی آیه

در برخی موارد، سلفی‌ها برای توجیه تأویل صفات می‌گویند آیه درصدد بیان صفتی از صفات الهی نبوده است، مانند صفت وجه در آیه: «فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَخَمَّ وَجْهُ اللَّهِ». (بقره / ۱۱۵؛ ابن تیمیه، بی‌تا: ۶ / ۱۵؛ بن‌باز، ۱۴۰۴: ۲۸۹) در اینجا نیز همچون بخش قبل، هیچ معیاری برای تشخیص این امر که آیا مراد آیه، بیان صفت است یا خیر، ذکر نشده و لذا باید گفت چنین بیانی صرفاً دستاویزی برای توجیه تأویل واقع شده در آیه است.

ابن تیمیه در جای دیگر، پس به حرج افتادن از توجیه روایات تأویلی صفت به اصطلاح «ساق» خداوند معتقد است چون ساق به خداوند اضافه نشده، نمی‌تواند مراد از این لفظ، ساق ذات الهی باشد؛ لذا این آیه درصدد تبیین صفتی از صفات الهی نیست؛ (ابن تیمیه، همان: ۳۹۴) اما او با این استدلال از پاسخ به کیفیت تفسیر صفت «جنب الله» مبتنی بر منهج سلفیه عاجز خواهد بود؛ چراکه در اینجا لفظ «جنب» به لفظ «الله» اضافه شده است و لاجرم باید خداوند را به صفت جنب (یکی از اعضای بدن) موصوف دانست.

۸. ترجیح بلامرجح روایات مثبت تأویل بر روایات متضمن معنای ظاهری

ابن کثیر سلفی به نقل از ابن عباس، تفسیر ساق خداوند را به امری عظیم و هولناک ذکر نموده است؛ (ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۴ / ۴۰۷) ولی برخی محققان سلفیه کوشیده‌اند صرفاً روایتی را که وی در تأیید تفسیر ساق به معنای ظاهری آن بیان نموده، پررنگ جلوه دهند. (غنیمی، ۱۹۹۴: ۴۸) این امر مقبول نیست؛ چرا که اولاً تنها یک روایت از مجموع روایات منقول از ابن کثیر ذیل این آیه، متضمن تفسیر ساق به معنای ظاهری آن است؛ ثانیاً حتی یکی از روایات معتبر متضمن معنای تأویلی در تفسیر ابن کثیر - در قامت یک سلفی تمام‌عیار - کافی است تا قانون سلفی عدم جواز تأویل صفات مخدوش گردد.

۹. اقناع مخاطب به محظوریت برخی تأویلات

سلفی‌ها لفظ «نحن» را در آیه: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق / ۱۶) با ذکر توجیهاتی به ملائکه الهی (ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۴ / ۳۰۰) ابن تیمیه، بی تا: ۵ / ۴۹۴) تأویل کرده‌اند؛ با این حجت که اولاً سلف این تفسیر را بیان کرده‌اند؛ ثانیاً نسبت دادن فعل ملائکه - در قالب اعوان و انصار الهی - به خداوند، امری مقبول و متداول در بیان قرآنی است. (غنیمی، ۱۹۹۲: ۸۳) حجت دیگری که سلفیه را به این تأویل سوق داده، شبهه حلول ذات الهی در مخلوقات به تبع پذیرفتن چنین تفسیری است. این مسئله در تفسیر آیه: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید / ۴) نیز خود را نشان می‌دهد. العثیمین، از محققان معاصر سلفی، پذیرفتن معیت ذاتی خداوند را در چنین آیاتی، مستلزم حلول می‌داند که امر باطلی است. (تویجری، ۱۹۸۵: ۱۶۱) در همین جهت باید گفت اینکه تفسیر آیه به معنای ظاهری آن، مستلزم شبهه حلول ذات الهی باشد، به روشنی باطل بودن عقیده سلفیه را در مورد لزوم فهم ظاهری صفات الهی نشان می‌دهد؛ چراکه تفسیر ظاهری صفت معیت، مستلزم شبهه حلول است و حتی به اذعان خود سلفیان، با کمالیت ذات الهی در تضاد تام قرار دارد. در نهایت سلفیه باید در توضیح توجیهات سه‌گانه پیش گفته، به سوالاتی پاسخ دهند: اولاً سلف با چه مجوزی، تفسیری تأویل‌گرا را بر خلاف مکتب اثبات صورت داده‌اند؛ ثانیاً ظاهر آیه شریفه، لفظ «نحن» را به ذات الهی - نه وسائط او - تفسیر می‌کند و تفسیر آن به ملائکه الهی، ارتکاب تفسیر خلاف ظاهر است؛ ثالثاً استناد به استلزام شبهه حلول در صورت تفسیر ظاهری آیه، دقیقاً همان تقييد معنای ظاهری به قرائن لفظی و معنوی و در نتیجه، تحقق تأویل به مفهوم اصولی آن است که به هیچ‌وجه مقبول سلفی‌ها نیست. البانی نیز همچون عثیمین، به ناچار برخی تأویلات علما را تصویب نموده است. وی تفسیر صفت «محیط» را به احاطه علم و قدرت الهی - که ابو العز حنفی بیان کرده - تصحیح کرده، می‌گوید گریزی از وقوع چنین تأویلی نیست. (البانی، ۱۳۹۸: ۳۱۴) روشن است که وی احاطه به مفهوم مادی آن را ملازم با حلول و حد داشتن ذات الهی پنداشته، به تبع آن تفسیر ظاهری صفت «محیط» را غیر ممکن می‌داند؛ لیکن

ناخواسته تأویل به مفهوم اصولی آن را پذیرفته است و به عکس بسیاری از سلفیان، زحمت تغییر عنوان تأویل را به لفظ دیگری برای منحرف نمودن ذهن مخاطب هم به خود نداده است.

۱۰. ارائه تفاسیر شاذ از صفات ظاهری در جهت رد صحت مکتب تأویل

سلفیه در ادامه توجیهاات نالستوار خود به توجیه تأویل لفظ «باید» در عبارت قرآنی: «وَالسَّمَاءَ بَدَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (الذاریات / ۴۷) از سوی برخی مفسران سلفی (ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۴ / ۲۳۷) پرداخته‌اند.

غنیمی معتقد است این تفسیر، نافی اثبات دست حقیقی برای خداوند نیست؛ چراکه صفت «ید» در دیگر مواضع قرآن کریم قابل اثبات است؛ لکن وی از این واقعیت غفلت نموده که ابن کثیر در سراسر تفسیر خود به اثبات ید به معنای «جارحه» برای خداوند اذعان نکرده است و حتی بزرگترین مؤید سلفی‌ها را در اثبات ید برای خداوند، یعنی عبارت قرآنی «لِإِذَا خَلَقْتُ بَدَنِيَّ» (ص / ۷۵) بدون ذکر مدعای مورد تأکید سلفیه رها نموده است. (همان: ۷ / ۷۳) این محظوریت در مورد تفسیر وجه به ذات الهی - نه صورت ظاهری - را ابن کثیر نیز مرتکب شده (همان: ۳ / ۴۰۳) و توجیه نارسای یاد شده، تنها پاسخ سلفیه به تأویل صریح واژه «وجه» می‌باشد.

از مجموع آنچه بیان شد، می‌توان به صراحت و سهولت، به ناکامی سلفیه در توجیه تأویلات پرشمار سلف و محققان منتسب به این جریان معتقد شد.

ب) تشریح ادله امتناع تأویل صفات الهی

بیان شد که سلفیه پس از ذکر دلایل خود در صحت مکتب اثبات صفات، با در پیش گرفتن راهبردی سلبی به مخدوش نمودن اصل تأویل صفات روی آورده، از وجوه مختلفی بطلان و سستی آن را بیان می‌کنند. یکی از این راهبردها تشریح ادله امتناع تأویل صفات الهی است که ذیل پاره‌ای از مبانی عام سلفیه مورد توجه قرار می‌گیرد. با تفحص در تألیفات سلفیه می‌توان اصول این راهبرد را این‌گونه تشریح و نقد نمود.

یک. استناد به اصل عدم جواز تأخیر بیان از وقت حاجت

اصل عدم جواز تأخیر بیان از وقت حاجت و به تبع آن، لزوم آموزش تأویل صفات از سوی پیامبر ﷺ به صحابه و عدم تحقیق آن به زعم سلفیه، نشانگر عدم جواز تأویل صفات است. (قاضی، ۲۰۰۳: ۱۷۷)

اولاً، تأویل چنین صفاتی در بیان صحابه و سلف به وقوع پیوسته است؛ (ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۴ / ۴۰۷) به گونه‌ای که خود سلفی‌ها درصدد توجیه متنی آنها برآمده‌اند؛ مثل تفسیر صفت ساق از سوی ابن عباس؛ (ابن تیمیه، بی تا: ۶ / ۳۹۴) ثانیاً مسلمین در عصر نبوی با اتکا بر عربیت مستعمل نص قرآنی، به راحتی مفاد صفات مؤهم ظواهر تشبیهی را درک می‌نموده‌اند؛ لیکن شرایط آن زمان و عدم حضور فرقه‌های تشبیه‌گرا موجب می‌شد که نیازی به بیان و تکرار این مسئله بدیهی وجود نداشته باشد؛ ثالثاً ظاهراً خواسته سلفیه این

است که پیامبر ﷺ و سلف عیناً عنوان تأویل را به کار برده باشند؛ درحالی که حقیقت این مفهوم بدون نیاز به ذکر اصطلاح «تأویل» در عصر نبوی و پس از آن جاری بوده است.

دو. استناد به عدم مقبولیت تکلیف امت به فهم تکلف‌آمیز صفات

سلفی‌ها بر این باورند که لازمه تأویل به مفهوم غیر سلفی آن، تکلیف امت به فهم توأم با تکلف صفات و همچنین افتادن حضرت باری در ورطه رمزگویی در قالب ذکر مجازگونه صفات می‌باشد. (غنیمی، ۱۹۹۴: ۳۵) پیش‌تر بیان شد که فهم عبارات مستعمل عربی، منطبق بر عربیت زبان قرآنی بوده است و ملازمتی با رمزگویی و تکلف در فهم مراد آیات نیست؛ به علاوه، در سطور پیشین روشن شد که تأویل به مفهوم سلفی آن، با فهم‌پذیری آیات مشتمل بر صفات الهی مابینت دارد؛ چراکه در تأویل به مفهوم یاد شده، از وجود حقیقتی غیر قابل درک برای بشر در حوزه تفسیر صفات سخن به میان می‌آید.

سه. توافر نصوص روایی مؤید ظاهر‌گروی در تفسیر صفات

به باور برخی سلفی‌ها (معطی، ۱۹۹۵: ۶۶) تعدد نصوص روایی که اثبات‌کننده برخی صفات مورد مناقشه مانند ید و عین هستند، (مغراوی، ۲۰۰۰: ۵۹۸) نشان از این دارد که نیازی به تأویل صفات نیست و صحت فهم ظاهری این صفات با تکیه بر چنین روایاتی تأیید خواهد شد.

نصوص روایی و آرای محققان و ائمه سلف که مشتمل بر تفسیر این صفات به مفاهیم تفویضی و تأویلی است، ناقض این مدعا است؛ مانند تصحیح تفسیر ابن عباس از صفت «ساقی» به امر عظیم و هولناک از سوی ابن کثیر سلفی (ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۴ / ۴۰۷) یا تفسیر نزول الهی به نزول رحمت و عفو از سوی انس بن مالک. (ابن عبدالبر، ۱۳۸۷ ق: ۷ / ۱۴۳) به علاوه، پذیرش ظواهر برخی صفات یاد شده در روایات، حتی از منظر سلفی‌ها نیز با محظوریت مواجه است؛ مثل محظوریت تفسیر «یمین» به معنای ظاهری آن در روایت «الحجر الاسود یمین الله فی ارضه»؛ (اشقر، ۱۹۹۲: ۴۱) درحالی که به باور محققان، این روایت متضمن مفهوم تشریف و تعظیم حجرالاسود است، نه معنای ظاهرگرایانه آن. (غزالی، بی‌تا: ۱ / ۱۰۲)

چهار. تشریح امتناع تأویل برخی صفات خاص

مناقشه در امکان وقوع تأویل در پاره‌ای از صفات خاص الهی از دیگر راهبردهای سلفیه در تشریح ادله امتناع تأویل می‌باشد. در ادامه به ریشه‌یابی برخی از مناقشات نارسای سلفیه اشاره می‌شود:

۱. عدم توجه به تفاسیر مقبول از صفات

محققان سلفی می‌گویند اگر معنای لفظ «یدی» در عبارت قرآنی «لِإِذَا خَلَقْتُ بِيَدِي» (ص / ۷۵) قدرت ذات الهی باشد، در این صورت مزیتی برای آدم نسبت به ابلیس در امر خلق وجود ندارد و ابلیس می‌توانست بگوید من نیز مانند آدم با قدرت تو آفریده شدم. (اشقر، ۱۹۹۲: ۵۴)

به تصریح برخی مفسران فریقین، تشبیه لفظ «ید» در این بیان برای تأکید است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۳۲۵) و بر تشریف و عنایت خداوند به خلقت انسان (آلوسی، بی تا: ۱۲ / ۲۱۵) تأکید می کند که تفسیری کاملاً مقبول است. همچنین تفسیر لفظ «بیدی» به تخصیص به این معنا که خداوند بدون مشارکت احدی، انسان را خلق نموده است - مانند عبارت «بما قدمت یداک» که به مفهوم انجام عمل تنها از سوی خود فرد استعمال می شود - نیز می تواند در زمره تفاسیر معتبر از آیه ذکر شود. (عزیزه، بی تا: ۱۹) لذا غفلت یا تغافل از چنین تفاسیری، ابن قیم سلفی را نیز بر آن داشته که اشکال مورد اشاره سلفیه را برای اثبات امتناع تأویل در این موضع ذکر کند. (ابن قیم جوزیه، ۱۴۰۵: ۳۲۵)

۲. فهم اشتباه مفاد و سیاق آیه

غنیمی سلفی مدعی است خداوند در آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»، (مائده / ۶۴) نسبت نقص و عیب به دست خود از سوی قوم یهود را انکار نموده است؛ ولی متعرض انکار اثبات دست برای خداوند از سوی آنها نشده است. (غنیمی، ۱۹۹۴: ۳۷)

روشن است که انکار خداوند و لعنت او ناظر به سخن یهودیان در مورد نسبت بخل و بی تدبیری ذات الهی در عالم است، نه نقص و عیب دست پروردگار. به عبارتی، وقتی دستی برای خداوند از سوی یهودیان اثبات نشده، لزومی به انکار آن از سوی خداوند نمی باشد.

۳. عدم توجه به قرائن معنوی و مقامی

لفظ «ید» هرگاه به صورت مطلق ذکر شود و از آن اراده قدرت و نعمت گردد، باید با لفظی همراه شود تا اراده مجازیت را تأیید کند؛ درحالی که در عبارت قرآنی «لِإِذَا خَلَقْتُ بِيَدِي» (ص / ۷۵) این لفظ وجود ندارد. (همان: ۳۸) بطلان این مدعا نیز روشن است؛ چراکه قرائن تنها منحصر در قرائن لفظی نیست؛ بلکه قرائن معنوی و مقامی در اینجا مراد صحیح آیه را که همان خلقت آدم با قدرت و تشریف پروردگار است، اثبات می نماید. جالب اینکه خود سلفیه نیز صحت نافذ بودن قرائن معنوی را در تفسیر صفاتی چون استوا پذیرفته اند؛ جایی که معتقدند بنا بر قرینه اتصاف صفت به ذات الهی - نه مخلوقات - مراد از این صفت، استوای لائق به ذات الهی می باشد که بیان شد. همین تقييد ظاهر کلام به چنین قرائنی، نوعی تأویل اجمالی است که سلفیه آن را مردود می دانند. به علاوه، استعمال لفظ «ید» به صورت جمع «ایدی» و منتسب به ذات الهی در قرآن کریم، تفسیر «بیدی» را به دو دست مخدوش می نماید؛ اما این توجیه که لفظ جمع را می توان با مفهوم مثنا نیز به کار برد، خلاف اصل و قاعده است و درست تر این است که جمع به کار رفتن لفظ «ید» را برای خداوند (به منزله لفظی مفرد) در برخی مواضع قرآن کریم، دال بر اراده مفهوم مجازی آن در تمامی آیات بدانیم؛ چراکه استعمال دوگانه یدان (مثنا) و ایدی (جمع) برای خداوند از فصاحت و بلاغت قرآنی به دور است.

ج) مخدوش نمودن اصول مکاتب دیگر در تفسیر صفات

بخش دیگری از راهبردهای سلبی سلفیه در تأیید مکتب اثبات صفات، تهاجم به اصول و غایات مکاتب مخالفان می‌باشد که در ادامه به تشریح و نقد این راهبرد در تقابل با اهم مکاتب کلامی می‌پردازیم.

یک. خدشه در اصول مکتب معتزله در تفسیر صفات**۱. تشریح اصول مکتب معتزله در تفسیر صفات**

آنچه از مذهب کلامی معتزله در مورد صفات الهی مشهور شده است و سلفیه نیز بر اشاعه آن دامن می‌زنند، اعتقاد آنها به نفی تام صفات الهی است؛ چراکه ایشان معتقدند صفات، که اعراض هستند، تنها به جوهر متحییّ قوام می‌یابند. لذا علم و قدرت داشتن خداوند، مستلزم جسمانیت و ترکیب ذات وی خواهد بود؛ درحالی که ذات الهی، منزّه از این دو عنوان فاسد است. (اشقر، بی تا؛ ۱۷۰:البانی، ۱۳۹۸ ق: ۳۳۴) این عقیده از سوی شهرستانی (شهرستانی، ۱۹۹۲: ۷۱) به واصل بن عطاء منسوب شده است.

همچنین دیدگاه عینیت ذات و صفات نیز گاه به معتزله نسبت داده می‌شود؛ ولی مدعای نخست در مورد ایشان شهرت بیشتری دارد. البته معتقد شدن به عینیت ذات و صفات، علت اصلی نفی آنها از سوی معتزله است؛ لیکن مراد از نفی، انکار بالذات صفات نیست؛ بلکه مراد نفی صفات زائد بر ذات است که به باور معتزله بر اساس اصل تنزیه ذات الهی از نقائص صورت می‌گیرد. برخی محققان هم تأکید دارند که معتزله همچون امامیه، به نیابت ذات از صفات معتقد نیستند و باید این دو فرقه را جزء مؤوله به شمار آورد. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۷: ۳۷۵) مؤید این مدعا، شیوع گسترده تأویل صفات در بین بسیاری از علمای معتزلی، مانند صاحب تفسیر کشاف است. لذا تفسیر مکتب معتزله به مکتبی تأویل‌گرا - نه نافی تام صفات - مؤیدات مقبولی در مقابل دیدگاه نخست دارد.

۲. نقد اصول مکتب معتزله در تفسیر صفات

نقد نخستی که به سلفیه وارد است، چشم‌پوشی تام و عامدانه از تفسیرهای گوناگون مطرح در مورد ماهیت تفسیر صفات در مکتب معتزلی است. این همان مسئله‌ای است که ابن تیمیه به آن شهره است؛ یعنی معرفی ناقص و غیر مستند ماهیت و اصول مکاتب مختلف. لذا جا داشت سلفیه در تألیفات خود، دست کم به تفسیرهای ارائه شده از حقیقت مکتب معتزله در صفات اشاره می‌کردند، نه اینکه بی‌هیچ شک و تردیدی، تنها یک تفسیر واحد را ماهیت مکتب معتزله در مسئله صفات تلقی کنند و با قاطعیت، تمام آنها را نافیان صفات الهی معرفی کنند. (نک به: البانی، ۱۳۹۸ ق: ۳۳۴) در هر حال می‌توان با پذیرفتن دیدگاه دوم، مکتب معتزله را مکتبی تأویل‌گرا معرفی نمود که در این صورت، اتهام تعطیل صفات که از سوی سلفیه مطرح می‌شود، (اشقر، بی تا؛ ۱۷۰) خودبه‌خود برطرف خواهد شد.

به علاوه، دیدگاه نفی صفات به صورتی دیگر در بین شیعه شیوع یافته که نشان دهنده توحید خالص و ناب در مکتب اهل بیت علیهم السلام است و در عین حال، بار منفی ادعای سلفیه را ندارد. لذا می‌توان با لحاظ قرابت مکاتب کلامی شیعی و معتزلی، این تفسیر را نیز به ماهیت حقیقی این مکتب در مبحث صفات نسبت داد؛ چراکه به دلایلی، شناخت ماهیت حقیقی و قطعی مبانی مکتب معتزله در تفسیر صفات، چندان برای محققان روشن نیست. در این تفسیر از مفهوم نفی صفات، این مفهوم با محوریت معناشناسانه آن، مدنظر برخی متفکران شیعه، همچون شیخ صدوق قرار گرفته است. وی بر مبنای روایت امام رضا علیه السلام: «نظام التوحید نفی الصفات عنه»، معنای نفی صفات را سلب نقیض آنها از ذات الهی می‌داند؛ لیکن در بعد هستی‌شناسی معتقد به ثبوت صفات می‌باشد. لذا در این دیدگاه، مراد از صفت عالمیت خداوند، مفهوم مخالف آن، یعنی جاهل نبودن ذات الهی است. (صدوق، بی‌تا: ۱۴۸) این تفسیر نیز مبتنی بر توجه خاص پایه‌گذاران آن به تنزیه تام ذات حضرت حق از مفهوم علم بشری است.

به هر روی، در صورت پذیرش این تفسیر از ماهیت باور اعتزالیان در تفسیر صفات نیز نفی صفات به مفهوم مورد نظر سلفیه صورت پذیرفته است؛ بلکه تنها یک صفت از بُعد معناشناسانه به سلب نقیض آن ارجاع شده است؛ درحالی‌که از منظر هستی‌شناسی، متصف به عنوان ثبوت می‌باشد. لذا این تفسیر از مکتب معتزله یا بخشی از امامیه نیز نمی‌تواند مراد سلفیه را در معرفی آنها تحت عنوان «معطلین صفات» برآورده نماید.

البته دایره معطله در میان سلفیه به معتزله محدود نمی‌شود و ایشان مکاتب تفویضی و تأویلی (مانند فلاسفه، جهمیه، اشاعره معتزله و امامیه) را نیز اهل تعطیل معرفی می‌نمایند؛ (اشقر، بی‌تا: ۱۵۸) چراکه در نگاه ایشان، نفی ظواهر صفات، مساوی با تعطیل آنهاست؛ (بریکان، بی‌تا: ۲ / ۷۳۳؛ سنان، بی‌تا: ۲۱۸) لیکن تنها جهمیه را که با توجیه ملازمت اتصاف ذات الهی به صفات با تشبیه، هر نوع صفتی را از خداوند نفی می‌کنند (مغراوی، ۲۰۰۰: ۲۵۴) می‌توان جزء معطله به شمار آورد. حال به فرض تسلیم شدن در مقابل بیان سلفیه، اتهام ایشان به مخالفان مبنی بر تعطیل صفات - البته به صورت جزئی و نه تام - زمانی مصداق می‌یابد که بتوان صحت مکتب ظاهرگروی سلفیه و عدم تعطیل صفات در آن را تأیید نمود؛ درحالی‌که بیان شد که حجیت ظواهر نصوص، ملازمتی با تصویب ظاهرگروی مشبهه یا سلفیه ندارد و مکتب تأویل‌گرایی در تنقیح اصول حاکم بر کیفیت فهم ظواهر، به نسبت مکتب اثبات، موفق‌تر عمل نموده است؛ چراکه علاوه بر برکنار بودن از شبهات تجسیم و تشبیه و فارغ بودن از دشواری موجود در بیان سلفیه، مکتبی مبتنی بر فهم نصوص قرآنی را با دخیل دانستن قرائن لفظی و معنوی ارائه نموده است. در این صورت باید گفت به‌واقع سلفیه با فهم غلط مراد اصلی صفات، به تعطیل آنها گرفتار آمده‌اند.

در نهایت باید گفت اساس مناقشه سلفیه در صحت مکتب صفاتی معتزله، متهم نمودن آنها به تعطیل صفات است؛ لیکن روشن شد که سلفیه به پیش‌داوری و عدم تفحص دقیق در ماهیت این مکتب دچار شده

و با قاطعیت، نفی تام اتصاف ذات الهی به صفات را اساس مکتب معتزله معرفی نموده‌اند؛ درحالی که دو فرض دیگر، یعنی نفی صفات با فهم صحیح مقوله عینیت ذات و صفات و همچنین نفی صفات در بعد معناشناسانه می‌توانست دست کم در شمار احتمالات سلفی‌ها از ماهیت مکتب معتزله مطرح باشد. به علاوه، فهم ظاهری و اشتباه صفات و غفلت از معنای حقیقی آن، نوعی تعطیل صفات از سوی سلفیه به شمار می‌رود؛ درحالی که سلفی‌ها این اتهام را مستمسکی برای تهاجم به مکاتب مخالف قرار داده‌اند.

دو. نقد مکتب تأویل‌گرایی در تفسیر صفات

این مکتب، دامنه گسترده‌ای از دانشمندان اسلامی را اعم از معتزلی، اشعری، شیعی، باطنی، فیلسوف، اهل کلام و حتی ائمه مورد اقبال سلفیه دربر می‌گیرد. لذا در سطور پیش گفته شد که راهبرد سلفیه در برابر مکتب تأویل‌گرایی به توجیهاتی پدافندی منجر می‌شود؛ چراکه تأویل مفهومی است که تطبیق آن از سوی ائمه سلف نیز هر چند محدود و اجمالی قابل انکار نیست. لذا سلفیه در این حوزه، غیر از نقد اصول و غایات، به توجیهات و تفسیرات پرشماری روی آورده‌اند که باطل بودن آنها در سطور پیشین به اثبات رسید. تأویل‌گرایان در نگاه سلفیه غالباً به محرّفان صفات توصیف می‌شوند؛ چراکه پس از پذیرفتن متشابه نبودن و قابل فهم بودن صفات سمعیه (در توافق با سلفیان) خود را به گونه‌ای از تیررس عنوان معطله دور نگاه داشته‌اند؛ اما در نهایت با تعریف تأویل به صرف لفظ به معنای راجح (برخلاف مدعای سلفیه) و دوری گزیدن از معنای ظاهری، از جانب سلفیه به تحریف معانی صفات متهم شده‌اند. (اشقر، ۱۹۹۲: ۱۲)

دیدگاه این تیمیه این است که چون صفات الهی از قبیل تشابهات نیست، معانی آنها قابل فهم است؛ ولی علم به کیفیت آنها همان تشابهی است که تنها بر علم الهی متوقف است؛ اما این کلام پاسخ قانع‌کننده‌ای در رد اهل تأویل نیست؛ چراکه اولاً اهل تأویل نیز در جهت فهم معانی به تفسیر استوا به استیلا معتقد شده‌اند؛ همان‌گونه که سلفیه به معنای ظاهری آن اعتقاد دارد؛ ثانیاً تفصیل دادن بین فهم معانی و عدم فهم کیفیات صفات، جز پیچیدگی نتیجه‌ای ندارد و البته در بیان ائمه سلف نیز شاهدهی بر آن نیست؛ در صورتی که کلام مؤولّه در جهت فهم مراد واقعی و مستعمل و خالی از محظورات تفسیر سلفی صفات است.

سه. ابطال ماهیت تفاسیر فلاسفه و متکلمان از صفات

در اینجا شایسته است به یکی از اصول اساسی سلفیه در جهت هجمه به فلاسفه و اهل کلام اشاره شود. سلفیه معتقدند مکتب اثبات، مبتنی بر بساطت کلام الهی و میسر بودن فهم آن است؛ به علاوه، تأکید دارند که ظاهرگروی مورد عنایت ایشان، همان پیروی از اصل مذموم بودن تعمق در صفات الهی است و در نتیجه مکتب اثبات صفات، فاقد هر گونه تکلف و تعقید خواهد بود. (نور، ۱۴۱۶: ۴۵۵؛ قاضی، ۲۰۰۳: ۱۹۶) به همین جهت، سلفیان از فلاسفه و اهل کلام همواره تحت‌عنوان مخالفان اصلی مکتب اثبات یاد می‌کنند.

به باور برخی محققان، نتایج منفی تعمق در فهم بیانی صفات قرآن، دست‌کمی از افراط در فهم این مقولات از دریچه کلام و فلسفه ندارد. (محمد، ۲۰۱۳: ۱۰۹) لذا اصرار ابن تیمیه در تنقیح مکتب اثبات به رغم لوازم تشبیهی و تجسیمی آن و تألیف‌های بی‌شمار در رد شبهات عمیق این مکتب، نشان از پیچیدگی حاکم بر مکتب سلفی اثبات دارد؛ درحالی‌که احاله مفهوم صفات به تأویلات مستعمل در زبان عربی یا حتی تطبیق مکتب تفویض با محذور پیش‌گفته مواجه نیست.

از همین جاست که شمس‌الدین ذهبی، شاگرد ابن تیمیه و از سلفیان پرآوازه، تعمق ابن تیمیه را در مبحث صفات، متأثر از مطالعه کتب فلاسفه دانسته و او را از کثرت سؤال و تأمل افراطی در این مسئله نهی می‌کند. (سبکی، بی‌تا: ۲۱۷) در این سویه، یحیی محمد بر این باور است که مکتب اثبات به حد روشنی با مدعای مشاکله فلاسفه و عرفا مبنی بر صحت حمل مفاهیم بر ظواهر، به دلیل وجود عوامل تمثیلی و ذومراتب، مشابهت دارد. حتی اعتقاد ابن تیمیه به عدم محظوریت تشابه بین خالق و مخلوق در برخی وجوه - و اکتفا به منع تماثل - به فهم غلط یا تأثر وی از مسئله وحدت وجود فلاسفه مرتبط است. (محمد، ۲۰۱۳: ۱۱۲)

لذا با تفصیلات فوق، مدعای ابن تیمیه را در تطبیق مکتب بسیط و ظاهرگرای سلف و در نتیجه زدودن هر گونه تعقید و تکلف در تفسیر صفات نمی‌توان چندان مقبول دانست.

چهار. مناقشه در اصول مکتب اشاعره در تفسیر صفات

سلفیان در رد نظریات اشاعره در مباحث کلامی، شدت عمل زیادی حتی افزون بر معتزله و مؤسس مکتب اشاعره، یعنی ابوالحسن اشعری نشان داده‌اند. اشاعره به نوعی با تساهل و تسامح حاکم بر نظام کلامی خود به طور نسبی، مکاتب تأویلی و تنزیهی را تصحیح نموده‌اند و حتی به اندک مشترکات خود با نظریه اشعری نیز چندان پایبند نبوده‌اند؛ به گونه‌ای که برخلاف اشعری - و سلفیه - به مفاهیمی چون کلام نفسی معتقد شده‌اند (سبحانی، ۱۴۱۸: ۲ / ۲۴۳) یا چندان بر نظریه خاص اشعری در تفسیر صفاتی چون استوا اصراری ندارند. اشاعره حتی عبارت مشهور «استواء بلا کیف» منقول از اشعری را غالباً بر مفهوم تفویضی آن حمل می‌کنند. (سنان، بی‌تا: ۱۵۲) لذا بعید نمی‌نماید که اصول مکتب اشاعره در باب صفات، محور اصلی هججه‌های سنگین سلفیه قرار گیرد. به عبارتی، هر آنچه را سلفیه در تقبیح مکاتب تأویلی و تفویضی - و در برخی گزاره‌های نظریه اشعری، مانند نفی جسمانیت - سخن رانده‌اند، می‌توان برای مکتب اشاعره نیز تحت عنوان جامع نسبی این مکاتب محقق دانست؛ چراکه بخش‌هایی از تمامی مکاتب یاد شده به مناسبت، مورد تصویب اشاعره نیز قرار گرفته است.

نتیجه

۱. تمرکز سلفیه در راهبردهای ایجابی به مستندسازی مکتب اثبات معطوف است؛ لیکن در راهبردهای سلبی، تفکر

تہاجم به مبانی مکاتب دیگر یا پاسخ به مناقشات این مکاتب در اصول مکتب سلفیہ مورد توجہ قرار می‌گیرد.

۲. راہبرد سلبی سلفیہ را می‌توان در سه محور کلی تعریف نمود کہ عبارتند از: انکار یا توجیہ تأویلات پرشمار سلف، تشریح ادلہ امتناع تأویل صفات الہی، مخدوش نمودن اصول مکاتبی چون معتزلہ، مؤولہ و اشاعرہ در تفسیر صفات، افراطی‌گرایی در تقبیح و تکفیر مخالفان مکتب اثبات.

۳. مغالطات بہ کار رفتہ در فرآیند توجیہ و تفسیر کاستی‌های آن، معرفی مغرضانہ و ہدفمند اصول مکاتب دیگر در جہت بزرگنمایی مفاسد مترتب بر آنها، ظاہرگروری افراطی در تفسیر صفات، برخورد شعارگونہ، جزم‌اندیشانہ و گاہ متعصبانہ در تعامل با غایات متضاد تطبیق یا عدم تطبیق مکتب اثبات و افتادن در ورطہ توجیہات بی‌نتیجہ و تکلف‌آمیز از اہم نارسایی‌های موجود در راہبردهای سلبی سلفیہ در موجہ جلوہ دادن مکتب اثبات بہ شمار می‌رود.

۴. با یک بررسی جامع و جزئی‌نگر می‌توان مدعی شد کہ اعتقاد سلفیان بہ مفاد مکتب اثبات، بسیار متعصبانہ و جزم‌اندیشانہ است؛ بہ گونه‌ای کہ آنها از تکفیر مخالفان خود در این مسئلہ ابایی ندارند و تنہا خود را نمایندہ واقعی اہل سنت و جماعت در تفسیر صفات الہی می‌دانند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، المبارک بن محمد مجدالدین أبوالسعادات، ۱۴۲۱ ق، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، الرياض، دار ابن الجوزی.
۳. ابن القيم الجوزی، محمد، ۱۴۰۵ ق، *مختصر الصواعق المرسله*، بیروت، دار الکتب العلمیہ.
۴. ابن تیمیہ، احمد بن عبد الحلیم، ۱۹۹۸ م، *الاسماء والصفات*، بیروت، دار الکتب العلمیہ.
۵. _____، بی‌تا، *مجموع الفتاوی*، تحقیق عبدالرحمن بن محمد العاصمی، ریاض، مکتبہ ابن تیمیہ، ط. الثانیہ.
۶. ابن عبدالبر، یوسف، ۱۳۸۷ ق، *التمهید*، ریاض، وزارة عموم الاوقاف والشؤون الاسلامیہ.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۹۹۸ م، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیہ.
۸. الاشقر، سلیمان، ۱۹۹۲ م، *التأویل خطورته وآثاره*، عمان، دار النفائس، ط. الاولى.
۹. الاشقر، عمر سلیمان، بی‌تا، *اسماء الله و صفاته في معتقد اهل السنة والجماعة*، عمان، دار النفائس.
۱۰. الالبانی، ناصرالدین، ۱۳۹۸ ق، *شرح المختصر للعقيدة الطحاویة*، بیروت، المکتبہ الاسلامیہ.
۱۱. الألوسی، محمود، بی‌تا، *روح المعانی في تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۲. الاوزاعی، محمد، بی‌تا، *کتاب الاعتقاد*، بی‌جا، بی‌نا.
۱۳. بریکان، عبداللہ، بی‌تا، *منهج شیخ الاسلام ابن تیمیہ في تقرير عقيدة التوحيد*، قاهرہ، دار ابن عفان.

۱۴. البغوى، حسين بن مسعود، بى تا، معالم التنزيل فى تفسير القرآن، بيروت، دار الكتب العلمية.
۱۵. بن باز، عبدالعزيز، ۱۴۰۴ ق، «تنبيهات هامة على ما كتبه الشيخ الصابوني»، مجلة البحوث الاسلامية، ش ۱۰، ص ۳۰۴ - ۲۷۷، رياض.
۱۶. التميمي، محمد بن خليفة، بى تا، معتقد أهل السنة و الجماعة فى توحيد الأسماء والصفات، المدينة المنورة، دار ايلاف.
۱۷. التويجى، حمود، ۱۹۸۵ م، اثبات علمو الله و مباينته لخلقه، الرياض، مكتبة المعارف، ط. الاولى.
۱۸. الدوخى، يحيى، ۱۳۹۰، منهج ابن تيمية فى التوحيد، تهران مركز ابحاث الحج، دار مشعر.
۱۹. ربانى گليپايگانى، على، ۱۳۷۷، فرق و مذاهب كلامى، قم، مركز جهانى علوم اسلامى.
۲۰. سبحانى، جعفر، ۱۴۱۸ ق، بحوث فى الملل و النحل، قم، دار النشر، ط. السادسة.
۲۱. السبكي، تقى الدين، بى تا، السيف الصيقل، القاهرة، المكتبة الازهرية للتراث.
۲۲. السنان، حمد، بى تا، اهل السنة الاشاعرة، الكويت، دار الضياء للنشر و التوزيع.
۲۳. الشنقيطى، محمد امين، بى تا الف، اضواء البيان فى تفسير القرآن، رياض، مكتبة ابن تيمية.
۲۴. ———، بى تا ب، منع جواز المجاز، رياض، دار عالم الفوائد.
۲۵. الشهرستانى، محمد بن عبد الكريم، ۱۹۹۲ م، الملل و النحل، بيروت دار الكتب العلمية.
۲۶. الصدوق، ابو جعفر، بى تا، التوحيد، نسخه خطى، قم، كتابخانه آيت الله مرعى.
۲۷. طباطبايى، سيد محمد حسين، ۱۳۷۴، الميزان، قم، دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۲۸. العثيمين، محمد بن صالح، ۱۴۱۹ ق، تقريب التدمرية، الرياض دار ابن الجوزى، ط. الاولى.
۲۹. عزيزة، عادل، بى تا، بيان و تحذير من كتاب عقيدة الامام الحافظ ابن كثير، بى جا، بى نا.
۳۰. عليوى، ابن خليفة، بى تا، عقيدة السلف و الخلف فى ذات الله و صفاته و افعاله، دمشق، مكتبة زيد بن ثابت.
۳۱. العماد، عصام، ۱۳۸۶، روشى نو و صحيح در گفتگو با وهابيت، ترجمه حميد رضا غريب رضا، تهران، دهكده جهانى آل محمد ﷺ.
۳۲. الغزالى، محمد بن محمد، بى تا، احياء علوم الدين، بيروت، دار المعرفة.
۳۳. الغنيمى، عبد الله، ۱۹۹۴ م، عقيدة الحافظ ابن كثير بين التفويض و التأويل، دمام، دار الأخلاء.
۳۴. فودة، سعيد، ۲۰۰۰ م، الكاشف الصغير عن عقائد ابن تيمية، عمان، دار الرازى.
۳۵. ———، ۲۰۰۴ م، نقض الرسالة التدمرية التى ألّفها ابن تيمية، عمان، دار الرازى.
۳۶. القاضى، احمد بن عبد الرحمن، ۲۰۰۳ م، مذهب اهل التفويض فى نصوص الصفات، بى جا، بى نا.
۳۷. القرطبى، احمد، ۱۹۹۶ م، المفهم لما أشكل من تلخيص كتاب مسلم، بيروت، دار ابن كثير.
۳۸. متولى، تامر محمد محمود، ۲۰۰۴ م، منهج الشيخ رشيد رضا فى العقيدة، رياض، دار ماجد.

۴۴ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، سال ۱۲، پاییز ۹۵، ش ۴۶

۳۹. محمد یحیی، ۲۰۱۳ م، «السلفية و نظرية الصفات الالهية»، ضمن مجموعه المقالات: *الخطاب السلفي*، مركز الغدير، بيروت، ط. الاولى.
۴۰. المعطى، رضا بن نعلان، ۱۹۹۵ م، *علاقة الاثبات و التفويض بصفات رب العالمين*، الرياض، دار الهجرة.
۴۱. المغراوى، محمد بن عبد الرحمن، ۲۰۰۰ م، *المفسرون بين الاثبات و التأويل*، بيروت، مؤسسه الرسالة.
۴۲. نور، خالد بن عبد اللطيف، ۱۴۱۶ ق، *منهج اهل السنة و الجماعة و منهج الاشاعرة فى توحيد الله تعالى*، المدينة المنورة، مكتبه الغرباء الاثرية، ط. الاولى.